

از مقصد و بستن است و اجاب بپیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سایر علوم شرعیة از فقه
 اهل البیت نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی لقب محقق اول که حال علامه است و در نزد پدر بزرگوار
 شیخ سید الدین یوسف بن المظفر نموده و مطالب حکمت را در خدمت استاد الشیرخواجه نصیر الدین طوسی
 و علی عمر کاتبی قزوینی شناسی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علی شیرازی و غیر ایشان علمای

و در تاریخ حافظ ابرو و غیران مذکور است که چون بطلان مذہب خود
 سلطان او بجا تو محمد خدا بنده فرار گرفت با حصار علماء امامتیه فرماند او چون علامه با دیگر علماء حاضرند
 مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجہ نظام الدین عبدالملک مزاعنی که افضل علماء شافعیہ بلکه افضل
 علمای اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجہ مزبور مناظره خود اثبات خلافت بطلان
 میرالمؤمنین و ابطال دعوائی مذہب او
 بهر این قاطع و دلایل ساطع نمود و

چنان مذہب امامتیه را بر وجهی ظاہر ساخت که راه تشکیک حدی از حاضران نماند و خواجہ نظام الدین عبدالملک
 چون اوله جواب شیخ را شنید گفت که قوه ادله بغایت ظاہر است اما چون سلف بر راهی رفته اند
 و خلعت جعته الجام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام برده سکوت بر اظهار نعرش ایشان پوشیده اند
 مناسب است که بتک ان ستر نمایند و طعن بر ایشان نمانند و حافظ ابرو چون از رعایت تعصب
 خواسته که تصریح به عجز عبدالملک نماید بین گفته که میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبدالملک
 مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احرام و تعظیم او مبالغه نمودی و آنچه در السنه معروف است
 اینکه شاه خدامه را زوجه بود که بدان نهایت تعلق داشت پس صحبت امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
 منعتیان و افند با را خواست ایشان گفتند که محتاج مجلس است و مجلس رجوع نتوان کرد پس سلطان که
 که ابا مذہبی در اسلام است که از اجابت پذیرد گفتند نیست مگر تبعه و انخافیه قلیله میباشد پس سلطان نشان ایشان
 خواست گفتند چند نفر از علماء ایشان در حلقه می باشند که رئیس ایشان علامه است پس سلطان با حصار
 علامه با نهایت اجلال امر کرد چون حاضر شدند در مجلسی که علماء و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
 و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و مجلس درآمد و سلام کرد و سلطان و حاضران را اینمغنی پسندید پس
 بعضی از علماء عامه بجهت اینکه او را در اول ورود شرمسار و بی اعتبار در نظر سلطان نمایند او گفتند
 که سجده برای سلطان نکردی و نعلین را مجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسم است علامه گفت
 که اجاب باو شماست که سجده برای غیر خدا روا نیست و خدا فرموده انذروا عنکم بتواضع لیسوا الخ و من شئتم

که رسول خدا در جای محمان بود و مذهب نعلین مبارک این جناب را در وی دیدند و در اینجا چون مذهب حضور داشتند من خوف آن نمودم که نعلین مرا هم بزدند علماء گفتند که شما عجب خیر از مذاهب و رؤوسای مذاهب هستید م در زمان رسول خدا نبود بلکه قریب بعد از آن بعد از پیغمبر بوده است علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سمرق را نمودند علماء گفتند که ا بعد از او بوده پس علامه این نسبت را به شش مذهب داد و از آن پس ح مذهب داد و همان جواب را شنید علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب احدث کردند و در زمان رسول خدا این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین پنج اخوند ملا محمد تقی در روزنامه این شرح من لایحه نوشته و در باب سه طلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه هم ایشان را ملزم ساخت و علامه در آن ایام مجلس ورسی آراسته علماء عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطایف کلماتی که علامه را در جواب میدادند که اعظم علماء چنانکه بود و واقعه آنکه روزی در مجلس سلطان بناظره مخافتان اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود بر ستم سکر گذاری خطبه مشتمل بر حمد الهی صلوات حضرت رسالت پناهی وال ولایت مالی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جایز است صلوات بر ال سبیل افراد فرستاد سید موصلی چون در اوله علامه نتوانست دخلی نماید در اینجا بنا بر فضولی گذاشت و عرض کرد که شما را چه دلیل است بر جوار صلوات بر غیر جابعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل بن آیه کریمه است الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا اننا لله وانا الیه راجعون اولیک علیهم صلوات من ربهم ورحمتهم انید ز غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه مصائب مشهوره الهییت را بطهور و ا گذاشته بجهت زیادتى انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این باشد که مانند تو فرزندی از ایشان هم رسیده که تقصیل بعضی را بر ایشان میدهی و حجان گرویده از جهالت بر ایشان مبنی حاضران از قوه بدیهه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر آن بنجدیدند

و رباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلا شعرا که در آن مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان آن سید نظم کردند
 اذا العلوی تابع ناصبتا بذیه فما هو من ابیه و کان الکلب خیر منه طبعاً لان الکلب طبع ابیه فی
 و سید نعمت الله جزایری این رباعی را از علامه نقل کرده است فی محبت شهود ریح و شهود کل قضیه اثبات
 خفتان مجلس و اضطراب مفاصلی و شجوب لوفی و اغفال سانی و مراد محبت خدا تعالی است و در
 تذکره شیخ نو نواله بن علی بن عرفان مصری مسطور است که چون شیخ تقی الدین بنی که از علماء اهل سنت است

معاصر علامہ و غایبانه با و اظہار انکاری داشت۔

در مجاہد نمودن با علامہ

و بعضی از مفسرین میگفت پس علامہ این آیات را نوشتند با و فرستاد لو کنت تعلم کلام اللہ
طرز الکتاب صدیق توکل العالم لکن جہلت فقلت ان جمیع من یحوی خلاف ہواک لیس العالم شیخ شمس الدین
بن محمد بن عبد الکریم موصیاء در جواب علامہ این قطعہ را نوشتہ یا من یوہ فی السؤال مفسطاً ان اللہ
الذمت لیس بلازم ہذا رسول اللہ تعلیم کما علو و قد عاواہ جل العالم و جواب شمس الدین واضح است
زیرا کہ علامہ خطاب بہ نعتی الدین کردہ و موجبہ جزئیہ ادعا نمودہ و این موجب سالیہ جزئیہ آوردہ و سالیہ
جزئیہ نفیض موجبہ جزئیہ نخواہد بود پس این نفیض ظاہر الدفع است۔

مطایبہ علامہ با بنا

گویند کہ روزی بنائی مشغول بہ بنا بود و علامہ در خدمت پدرش ایستادہ بود ناگاہ قطرہ از گل بر روی
علامہ آمد بنا گفت کہ ایکاش من انگل بودم پس علامہ بالبدیہ پدر خو گفت کہ بقول الکافری یا لکنی یا
نت

مطایبہ علامہ با محقق

معروفست کہ علامہ در حال طفولیت در خدمت حال خود محقق برس میخواند و گاہی میگرفت محقق از عقب
او روان میشد کہ او را بگیرد چون بزرگ یک میرسد علامہ آہ سجدہ را تلاوت میکرد و محقق بہجدہ
برفت علامہ فرصت غنیمت کردہ میگرفت و شاید این از بابہ تقدس و احتیاط محقق باشد چہ سجدہ بر آن
سمع واجب نیست بلکہ در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد و نہ استماع
پس از بابہ احتیاط سجدہ نمیداد محقق استماع میفرمود بچہ تخصیل ثبوت و یا اینکه مذہب محقق در آن
و جب سجدہ بود بر اسے سماع و اتقاد العالم۔

احوال کرامت علامہ در دیدن حضرات جبالا

و کرامت علامہ اعلی اللہ مقامہ بسیارست و در بنیاد کرامت ذکر می شود اول خبریست کہ در کتاب
مجالس قاسمی فوراً مذکور و در اسناد و افواہ مشہور است کہ یکے از علماء ر کہ در بعضی از
مذہب علی استاد علامہ بود کتابی نوشتہ بود و در مجلس ائمہ برای مردگان
میخواند و ایشان را اضلال میکرد و او را ہم انکسار میداد کہ علماء در زمان ما بداند کہ کسی نمی داند
کہ اندک سخاں نماید و علامہ چہ جملہ می گفت کہ انما بدست او در زمان ما بداند کہ کسی نمی داند
و سبب انما س عاریتہ کتاب مذکور نمود چون این شخص نحو نیست کہ یکبارہ دوست از بعضی انما س او نمود

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاد بکیشم پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت و بجانانه برد که در آن شب بقدر امکان از آنجا نقل نماید و چون بکتابت آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت شیخ اب بر جناب علامه قلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیدا شده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه خوابید و چون بیدار شد آن نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ما قدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدیم که مولف آن کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عاتقه و علامه یکی از تلامذع خود فرمود که در نزد آن عالم تلمذ کرد تا اطمینان یازد و حاصل شود و کیش کتاب را باو عاریت داد و علامه در آن مسامح و باروان شروع نمود تا وقت سحر بے اختیار او را خواب بوده و ظلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتاب را انجام نداد چون بکتاب نگاه کرد ندید که مجموع کتاب نوشته شده و در آخر آن نوشته است کتبم ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان -

در احوال علامه

در کرامات علامه

کرامت دوم چیریت که شیخ اسد الله کاطینی در کتاب تعابیس بر وجه اجمال نوشته و آن آیت که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه طبریه بر همه علماء مقدم است -

کرامت سوم چیریت که در السنه و افواه در نهایت شهرت و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهیجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکرد از اساتوش مرحوم میرزا قاسم محمد بن غایب علی رضا مناسیل که او میفرمود که علامه در شب جمعه زیارت حضرت سید الشهدا میرفت و تنها بود و در دراز گوشه سوار بود و تا زمانه در دست مبارکش بود در اثناء راه شخصی غریب پیاده همراه علامه افتاد و با هم بکلام مشغول شدند چون قدری با هم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیت پس در مسائل علیه با هم صحبت داشتند علامه فرمود که این شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که براسه او در علوم مانده بود یک یک را از آن شخص سوال میکرد و در آن شخص حل مشکلات معال او میبود تا آنکه سخن در مسئله شد آن شخص فتوای گفت علامه منکران شده و گفت که حدیثی بر طبق این فتوا نداریم آن مرد گفت که حدیثی درین باب شیخ طوسی در تہذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تہذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صنف در فلان سطر این حدیث مذکور است علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از آن مرد پرسید که آیا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه و در این هنگام بازمانه از دست علامه افتاد پس آن حضرت خم شد تا زمانه را از زمین برگرفت

و در میان دست علامہ گذاشت و فرمود چگونه صاحب الزمان را نمیتوان دید و حال اینکه دست
 او در میان دست تو است پس علامہ بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که بائی ان جناب
 را بوسه پس عثی نمود و چون بوسه کسی را ندید پس بعد از نیکه نجانه برگشت رجوع بکتاب
 تہذیب نمود ان حدیث را در همان ورق و همان صفحہ و همان سطر کہ ان حضرت نشان داده بود با
 و علامہ بخط خود در حاشیہ کتاب تہذیب در ان مقام نوشت کہ این حدیث پنجم است کہ حضرت صاحب
 بآن خبر داد و ورق و صفحہ و سطر این کتاب را نشان داد و اخوند ملا صفر علی میگفت کہ استاد مہر مہر
 اناستہ محمد میگفت کہ من ہمان کتاب دیدم و در حاشیہ این حدیث خط علامہ را دیدم کہ بعضی باین نوشتہ بود
 کرامت چہارم اینکہ انجناب الزام مخالفین مجلس سلطان نمودہ و ہمہ علماء را الزام کردہ و
 مغلوب ساختہ و پادشاہ خدائندہ با اکثر اعیان و بسیاری از اہالی این را نیز برکت علامہ شیعہ شدند
 و سلطان حکم کرد کہ اسامی چہارہ معصوم را برداریم و دنیا نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد کہ نقیض
 اسامی امامان شیعہ مزین نمایند گویند کہ ملا حسن کاشی ہمراہ علامہ در ان سفر بودہ و او مرد ظریف بود
 پادشاہ بعد از قضیہ الزام مخالفین معروض داشت کہ من دو رکعت نماز بزمذہب فقہائے میخوانم
 و دو رکعت نماز ہم بزمذہب جعفری میخوانم و عقل با پادشاہ را حاکم میازم پس ملا حسن گفت کہ سبکے
 دیگر از فقہائے جائز می دانند کہ با شراب وضو ساختہ شود و ہمچنین منگوید کہ پوست سگ
 بسبب باعث پاک میشود و جائز دانستہ کہ بسبب حمد و سورہ یک آیہ خواندہ شود اگر نیز حمد باشد و جائز
 دانستہ کہ بر نجاست سگ سجدہ کنند و جائز دانستہ کہ بعوض سلام بعد از شہد شرطہ صادر کنند پس
 ملا حسن از شراب وضوی ساخت و پوست سگ پوشیدہ و سرکین سگ را سجدہ گاہ کرد و بکبر گفت و ہنوز
 دو برگ شبرکہ معنی آیہ مدائن است کہ یک آیہ است پس کوع و سجو و بر سرکین سگ کردہ و رکعت دیگر را
 نیز بپستور نمودہ پس شہد خواند و بعد سلام شرطہ از در خارج کردہ و گفت کہ این نماز است
 از ان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذہب خود ادا کردہ سلطان گفت کہ معلوم است
 اینکہ اولی نماز نیست بلکہ نماز موافق عقل و ادب ہمان نماز نہایت -

کرامت پنجم اینکہ مانند علامہ کسی کثرت تالیف نہ داشتہ بانکہ انجناب مشغول بتعلم و ہمیشہ شغول بتدبیر
 داشت و سفر با کردہ و با ملوک و اعیان و اعظم صاحبیت و مرادت دانستہ و با جمہور مناظرات
 و مباحثات بسیار نمودہ با اینحال تالیفات او را کموزوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند ہر روز سے
 یک جزو شد و معروف اینکہ ہر روزی ہزار بیت شہد و این نہایت کرامت است بلکہ بعضی گفتہ اند

که ما قصد کتاب تالیف کرده و شیخ محمد الدین طریقی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که پانصد کتاب تالیف تالیف علامه دیده شده بغیر از آنچه از تالیف انجناب بخط دیگر یافته شد و گفته شد که هزار کتاب بلکه زیاده از آن از تالیف علامه است و این گرامتی است که بالاترین کرامت است و انوید مجلسی در مجلسی مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انجناب فرمود که تالیفات ما هم کمترین یکی از علامه گفت که فرق است که از شما تالیف است و از علامه تصنیف انجناب تصدیق کرد و لیکن انصاف آنکه کتب مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بکار و غیره و مسموع شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علامه ایشان را روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و تفصیله اند که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اللذوالفضل العظیم باینکه اگر امثال این نسبتها با آنها دهند با علم ما بدو نوع ایشان پس ایشان از قبول بنمایند -

غرائب منطلق که از تاریخ خلکان

چنانکه این خلکان شامی و تاریخ خود در زحمات هم بن سائب کلی نسبتا از کلی مذکور نقل کرده که گفت که قرآن را در مدت سه روز حفظ کرد و در کتب ترجمه محمد بن قاسم معروف باین انباری چنین گفته است که او حفظ داشت صد و بیست کتاب در تفسیر قرآن با سند های آنها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قرآن و با اینها تصنیف بسیار داشت که از آن جمله است غرائب السیاحه که جعل و پنجاه روز وقت و شرح کافه در هزار ورق و کتاب عاات قریب هزار ورق و احوال ایام احوال جاهلیت در مقصد و در غیر اینها و در ترجمه عبدالرحمن بن علی مشهور با بواب الفرح بن جوزی جنبی چنین گفته است که کتبش بیشتر از آن است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضی گفته اند که اجزای نوشته های او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند و هر روزی نه جز شد و هر جزوی موافق نصریح بعضی عبارات از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیز است که عقل در قبول نکلند چه نه جز چهار هزار و پانصد بیت میشود و اینقدر کتابت کسیرترین است چه رسد تصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد آنکه روزی هزار بیت کتابت کنم بنام روزهای بسیار بسا اگر کسی بخواند و من نبویم پس تصنیف ان هم ممکن است شما شیخا هم وجود دارند و مستبعد نیست که قری از آن تصنیفات را علامه در شب کرده باشد بسا بعضی از آنها شاید با عانت حضرت قائم باشد چنانکه در روایت کتاب عامه که سابقا گذشت و این جوزی را اشعار بسیار است تا اینجا کلام ابن خلکان بود و فیصله دیگر گفته است که بعضی بن عدی منطلق بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یک شبانه روز صد ورق نوشت

الاصحاح
خارج

الاصحاح
مستند

و حعل بن عبدالله شری قرآن را حفظ نمود و در وقت سالی بود یا هفت ساله بود و بیست و پنج روز روز و شب روزی گرفت در میان آنها پنج افطار نمی نمود و ظاهر این بود که سحر اش را کرده است
 شریف ثانی در کتاب نکاح مساکین و مخفی نام که علامه برای استیصال و حوص او در تصنیف و وصیت
 و آیه او در تالیف طریقه اش ان بود که هر چه نکاحش مضموم می شد یا تراجمت و درج می نمود
 بی آنکه مراجع با قوال و افکار متقدمه خود نماید اگر چه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین
 در انجناب طعن زده اند و این سخن از درجه اعتبار ساقط است چه مناط در حال انستاد و باب علم یا بود
 طنون است و تجدید رایی حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطائیف شیخ محمد بن حسن طوسی به پنج علامه بود در
 تالیف و تصنیف و اختلاف و اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصه رجال در ترجمه خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر سیم مضمومه و طار غیر معجزه و بائی مشدده و بار در اخر ابو منصور علی
 المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از آن جمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذکب که مثل
 ان عمل نشده است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم آنچه را که اعتقاد کردیم
 بعد از ابطال حج کسانیکه با ما مخالفت در ان نموده اند انشاء الله تعالی خواهد نام شد عمل کنیم
 از ان ما حال که ماه ربیع الاخر از سال شصت و نود و شصت در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در
 معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیة بر مذاهب امامیه نیکوست و خوب است که استخراج کردیم در او
 فروع غیر که سبقت نگرفت ما را بسوی ان باختصار ان مولف گوید که سائل تحریر بنشان در آمد صد و
 شصت هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلفه الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در ان اختلاف علماء ما را به تنهایی
 و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح آنچه ما بدان رفتم ۵ کتاب تبصره المصلین فی احکام الدین مولف
 کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی شماره در آورده اند شصت و شصت برشت هزار مسئله
 کتاب استقصاء الاخبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که ما رسیده است
 و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال ان و هر چه محکم است و هر چه متشابه است و آنچه مشتمل
 بران متن از مباحث اصولیه و ادبیه و آنچه استنباط میشود از متن و احکام شرعیه و غیر ان و ان کتاب است
 که مثل ان عمل نشده است ، کتاب انوار که ذکر کردیم در ان هر یک از احادیث علماء ما را اگر در
 هر حدیثی را که منطلق است در بابش ترتیب دادیم هر فنی را بر ابوابی ابتدا کردیم در او از
 روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ان آنچه روایت شد از امیرالمؤمنین ع

در بیان

پنجمین تا آخر اثمه علیهم السلام ۸ کتاب در و مرجان در احادیث صحاح و حسان و کتاب تناسب میان
 شعریه و سونطائیه ۱۰ کتاب پنج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم در آن بعضی کثافت و تبیان و غیر
 اخبار ۱۱ کتاب السنن الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیه فاخره که از عمرت طاہرہ نقل شدہ
 ۱۳ کتاب نکت بدیعیہ در تحریر ذریعہ در اصول فقہ ۱۴ کتاب غایۃ الوصول در ایضاح اسبیل و شرح
 مختصر منتہی السوال والامل در اصول فقہ ۱۵ کتاب مبادی الوصول بسوسنی علم کلام و علم
 اصول ۱۸ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد و کلام ۱۹ کتاب انوار الملکوت و شرح فضیلت
 یا قوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراہین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفہم و شرح نظم ۲۲ کتاب
 ابجاث النقیذہ و در تحصیل عقیدہ ۲۳ کتاب غایۃ المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در
 شرح قواعد عقاید و کلام ۲۵ کتاب منہاج در مساک حاج ۲۶ کتاب تذکرۃ الفقہار ۲۷ کتاب
 تہذیب الوصول بسوسنی علم اصول ۲۸ کتاب قواعد و مقاصد در منطق طبیعی و الہی ۲۹ کتاب
 اسرار الخفیہ در علوم عقلیہ ۳۰ کتاب کاشف الاسرار در شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در
 علم قانون و منطق ۳۲ کتاب مباحثات سنیہ و معارضات نصیریہ ۳۳ کتاب مقامات کہ مباحثہ
 کردیم ما در آن کتاب حکما را سابقین با و ان تمام میشود با تمام عمر ما ۳۴ کتاب اعلیٰ مشکلات از
 تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس کہ بحث کردیم در آن کتاب شیخ علی بن سینا را
 ۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون و ان اختصار شرح جزو لیه است در علم نحو ۳۷ کتاب تسبیح کلام
 و ان اختصار شرح کافیہ است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیہ بقواعد قانون و کافیہ کہ در آن جمع کردیم
 میان جزو لیه و کافیہ با تمثیل آنچه محتاج بسوسنی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علیہ در علم عربیہ
 ۴۰ کتاب قواعد علیہ در شرح رسالہ شمیم ۴۱ کتاب جواهر النقد و شرح تجرید در منطق ۴۲ کتاب
 مختصر شرح نخبۃ البلاغۃ ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۴ کتاب نخب العرفان در
 علم میزان ۴۵ کتاب ارشاد الادلان در احکام ایمان در فقہ کہ حسن الترتیب است مولف کتاب
 گوید کہ کتاب ارشاد را شمرده اند و از دوازده ہزار سئلہ شد و لیکن فخر المتحققین این را شمرده
 چارہ ہزار سئلہ شد و بعضی از فضلا گفته اند کہ ان پانزده ہزار سئلہ است و شرایع محققین
 دوازده ہزار سئلہ است و ارشاد بان اختصارش بیش از شرایع سئلہ و نشن از حسن
 ترتیب است علاوہ نقل اقوالی نکرده و با استدلال نپرداختہ و شرایع در بعضی از مقامات
 اقوالے ذکر کرده بود و بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته و در قبلی از

مقامات اشاعه اجمالیه با استدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷
 کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال و حرام
 مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبارات مشککه است و وصایا و میراث ان کتاب بسیار
 محتاج بحباب است زیاده از قواعد یک در خلاصه الحساب است ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب
 سفار و رحمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوی خیره قدس
 در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام
 ۵۴ کتاب محاکمات میان شرح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۵۶ کتاب
 منهای الهدایه و معراج الدرر در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق و کشف الصدق ۵۸ کتاب منهای الکرا
 در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا و قدر ۶۰ رساله سعیدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲
 کتاب نهج المشرکین در اصول دین ۶۳ کتاب العین که فایز میان حق و مین است و در ان دو هزار
 دلیل بر حقیقت خلافت بلا فصل امیر المومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است و بسیاری از این
 کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود و در کتاب امل لامل گفته که برای علامه سوائے این کتب
 کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصه الاحوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب
 یضاح الاشتباه در احوال روات ۶۶ کتاب تعبیر در رجال و در مواضع متعدده از کتاب خلاصه
 ذکر از ان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در بطلان جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف البهترین
 در فضایل امیر المومنین ۷۰ کتاب کشکول در آنچه جاری شد بر آل رسول و بعضی انکار کرده اند که این
 کتاب از او باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نقض کتاب و سنت را و نسخه از ان که قدیم در خزین
 موقوفه حضرت امام رضا و در ان مسلک عجیبی فترا کرده و صاحب امل لامل گفته که آنچه بار سیده
 همان مجلد دوم است و در ان سورع ال عمران به تنهاییت و ذکر کرد در ان تفسیر که عاتمه مخالفت کرده اند
 بر آیه را از وجه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازت کبیره برای اولاد امیر
 نوشته است ۷۳ باب حاوی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتعبد و اسم ان منهای الصلاح است
 در آنچه مصباح و ان ۷۵ باب است و باب یازدهم در جزئیات که ملحق بان است زیرا که ان خارج
 از مصباح است ۷۶ جوابات سید صاحبین شان و بعضی کتاب کشکول فیما جری علی ال رسول را از
 صفات افضل التاملین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند و شیخ بهای گفته است که از جمله تصنیفات
 علامه کتاب شرح اشارات است معروفست که علامه است و فقه با چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احیتا طاعت نمود

قطب جعفر بن محمد بن حسن بن سعید ندائی ملقب به نجم الدین و محقق اول و مکنی بابوا القاسم کشف شرایع
 پیغمبر آخر الزمان و نافع در انتصار شرع و ابطال ادیان و اداری فقه و کلام و اصول با حسن بیان
 نهایت استخراج نکت و دقایق عارج معارج لطایف حقایق است و در شعر و ادب و انشاء
 او حد زمان است و پدرش حسن از فقها و مشایخ اجازه و جدش محمد بن نیز از فقها و واجه علم است
 و حسن از پدرش محمدی اجازه دارد و محقق از پدرش محمدی اجازه دارد و بعضی از اجلار از تلامذه
 اخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت با سعادت محقق در سال شصت و سی و هشت هجری
 بوده و وفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد و بیست و شش و لیکن جمعی گفته اند
 که وفاتش در سال شصت و هفتاد و شش واقع شد مجلات تاریخ وفات و ولادتش خالی از اعتناش
 و غلط نیست و علامه در اجازه اولاد زهر گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه
 و شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهبه ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت برآمده که اگر
 ترک میکرد و تعقید با اهل زمان خود را اصوب بود زیرا که در فقهارا مثل محقق کثیر اند انستم و اهل حال
 نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود و چون جناب خواجه نصیر الدین محقق طوسی به بغداد آمد و عرفم
 دیدن فقها و حله نمود پس محقق من آن کرد که با جماع فقها و حله با استقبال او نشاء پس خواجه امتاع
 این قضیه نمود و حکم کرد که استقبال نکنند و محقق در روز ورود بدین استقبال داشته باشد
 پس محقق طوسی وارد مجلس محقق علی شد در حالیکه محقق شرایع را عنوان کرده و درس استدلالی
 میفرمود پس محقق در سر بحجت اجلال و تعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طلی مراسم اشواق
 و احوال برسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواهش کرد که در سرای بنفراید محقق امتناع نمود آخر الامر
 پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده و در این مسئله درس میگفت که برای عراقی مستحب است که
 تیا سرو میل بجانب سیار مصلی نماید پس محقق طوسی ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی
 نیست زیرا که اگر تیا سر از قبله بسوی غیر قبله است پس ان حرام است و اگر از غیر قبله بسوی قبله است
 پس ان واجب است پس با اینکه خواجه در علوم ریاضیه فریاد عصار و وحیداد وار بود با این حال
 محقق توجیهی برای این عبارت کرد که تیا سر از قبله بسوی قبله است خواجه سکوت کرد از ان پس
 محقق رساله لطیفه در حل ان اشکال بوجه عدیده ذکر کرده و انرا به بغداد برائے محقق طوسی
 فرستاد و محقق طوسی انرا پسندید و انرا رساله را احمد بن محمد در کتاب مذهب الباری در شرح
 مختصر نافع به تمامها نقل نموده و صاحب مدارک نیز انرا نقل کرده و علامه حلی در اجازه اولاد زهر

سوال خواجه محقق که اعلم این جماعت کیست

که چون خواجه نصیر الدین وزیر بلا کو خان به علقه آمد پس فتمار اینجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علما میباشد اگر چه هر یک بهتر تر در فنی غیر فن دیگریست خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت با صولیین کیست پس محقق اشارت کرد بسید پیرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس سید بن سعید صاحب جامع که بسر علم محقق بود ازین سخن اظهار کدر کرد و در اسلحه بسر علم خود محقق نوشت و در اینجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا شکسته و این لطمه را بن جهم را ندکوداشته و مراد ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت

لا تهن من عظیم تدیرا و ان کنت مشارا لیه تعظیم فالتیب لکریم نقیص قدرا بالتقد علی التیب الکریم

ای آخوه پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم نور ایسردم و محقق طوسه از تو در اصولیین مسئله پیرسد تو توقف میکردی از جواب او عاجز میشدی و خجالت و خرساری برای ما میماند و بعضی از احلای اعلام از متاخری متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز نهم نهم در جمیع الاخر ارسال ششده و هفتاد و شش شیخ فقیه ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید علی ره از درجه اعلای خانه خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برای وفاتش بے اندازه گریستند و خلق بسیاری بر جان او حاضر شدند و جنازه اش را بمشهد ایسر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششده و دو بود و بنا بر این عمر آن بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود تقریبا و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در نهایت جودت است -

در شعر محقق

وزان قبیل این اشعار است که از برای پدرش نوشته اینک انی کل یوم الی العلاء -

ا قدم رجلا لا یتزل بها النعل الخ ابیات پس چون آن رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید و بالائی این اشعار نوشت اگر در شعر بگو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ای انداستی که شعر صناعت کسی است که با نفس فقیر از خود کند و خر قد پوشیده و شاعر ملعون است اگر چه حساب گوید و مرتبه اش ناقص است اگر چه شعر عجیبی گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تو را بر باد داده است پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلت نم بیند پس تو را بشاعر بنامند پس چون محقق بر این مضمون مطلع شد شعر را طرحت کرد گویا که هرگز تا ع نمود از جمله اشعار محقق اینست یا ز اعدا و المنا یا غیر راقده و

فلا و سہام الموت مرمیہ بما عثرارک والایام مرصده والد ہرقد طار الا سماع واعیہ المارک
 اللہ لے قیج دخلتھا و عذرھا باتنی کانت مضافیہ رفقا بفساک یا مفرور لھا یو طاشیب
 النوامی من دواہیہ و کسانیکہ اجان از محقق دارند علامہ علی و برادرش رضی الدین علی بن
 یوسف حسن ابن داؤد و انجناب اجازہ دار و از پدرش و از شیخ صالح تاج الدین حسن بدر سے
 و از سید محمد بن عبد اللہ بن علی بن زہرہ و از نجیب الدین محمد بن جعفر بن ہبہ اللہ
 بن نما و از سید شمس الدین فخر بن معد موسوی و مخفی نامند کہ محقق اول متاخر نیست و علماء
 پیش از او را بہ تقدیم سے نامند و قول صاحب عالم در بحث مفرد محلی بلام من تقدیمی الاصحاب
 سوی المحقق استناد یا منقطع است و یا اینکه چون محقق منقول تقدیم بود علامہ مجاورت او را داخل
 در تقدیم شمرده و تحقیق اینکه در اصطلاح فقہا و اصولیین متاخرین ابتداء انھا محقق است —

در تالیفات محقق اول

و از جملہ تالیفات محقق است کتاب شرایع اسلام در مسائل حلال و حرام در دو مجلد و در نہایت شرح
 و تحریر است بعضی از اہل پارزودہ ہزار مسئلہ دانستہ اند و بر خے سیزدہ ہزار مسئلہ مشہور انکہ دو از ذمہ
 مسئلہ است و برا و شرح بسیار نوشتہ اند از انجملہ شرح ابن فقر است سہمی بدایع الاحکام در شرح
 شرایع الاسلام و کتاب نافع مختصر شرایع و ان مشتمل بر شش ہزار مسئلہ است و کتاب معتبر کہ شرح مختصر است
 و بیرون آمد از ان عبارات و بعضی از تجارت در چند مجلد و تمامیت و رسالہ تباہ قبلہ کہ سبق ذکر است
 و کتاب نکت النہایت کہ شرح نہایت شیخ طوسے است و مجلد سائل عزیہ و مجلد سائل مصریہ و مسلک
 و اصول دین یک مجلد و کتاب معارج در اصول فقہ و کتاب کمنہ در منطق و کتاب پنج الاصول
 و کتاب تلبیہ در منطق و مخفی ناماد کہ جلالت محقق اکثر از ان است کہ بر شبہ تحریر و آید از انجملہ جمعہ
 از علماء نوشتہ اند کہ بعضی از اہل سفن بحیرہ خضر امتند کہ تمام ولا و حضرت صاحب الامر است
 و انھان مذکور داشتند کہ از فقہا را پنج سامی انھا در بلاد اولاد صاحب الامر نحو تعظیم مذکور می شود
 و محقق اول و شیخ مفید و شیخ طوسے و صدوق است و از بزرگ ان بلاد نقل کردہ کہ سائل شرایع
 ہمدان بر طبق واقع است مگر دو مسئلہ و انھا را بیان نفرمودہ اند بعضی از زکیا گفتند کہ ان دو
 مسئلہ را باید از اول طرح کرد و بعضی گفتند کہ باید از اخر طرح کرد و انہا علم و شیخ اسد اللہ کاظمینہ
 حکایت ذکر اسم محقق را در جزیرہ خضر اجمالاً در کتاب مقابین نوشتہ —

در احوال خواجہ نصیر الدین

از احوال خواجه نصیر الدین

محمد بن محمد بن حسن طوسی رومی معروف به خواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و لقب به نصیر الدین
 فیلسوف است که فهارم اعمار طوفان او غان فضیلت و گیاست و فطانت او را بر رقبه خویش
 و ساخته و بر ترازا و عالمی را نه شناخته عظاما صلیبه و مقاصد فرقیه را بفکر بکرتاقب و در
 صائب پرواخته حکیم که را می تویم او صورت شریعت را بمشایبه پیولیت علیی که نظر صائب او در
 جمیع احوال عیلت اولیت امامی که ائمه دین بفضل و تقدیم و تنقید همامی که اهل بعین به بحر
 و افش او مفرقند تحریری که تخبریر او حکمت دانان را بنده ساخته و تجرید او نقد محصل افکار
 علماء کبار را و بر تواعتبار گداخته فیلسوفی که وان لاطنون و ارسطو وجود او منفاخرت جویند
 و زبان حال بو علی سینا شکر سلسله جمیده او گوید عقل فعال در اشراف طفل راه او است و مشکلات
 در باب کمال موقوف بیک نگاه او معالم تحقیقات ابو علی که بتصارف شجاعت اهل البرکات یحور
 و تشکیکات قرالدین رازی نزدیک باند را بس رسیده بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک
 استدراک نووه و ذرین ابرادات ایشان که از روستی فهم ظاهر و خود نامی و وجود قاصرو
 بر باد و در روز و اوقات امام ف ان گوهر پاک در حظه خاک قدم نهاد و تاریخ ان این
 آیه شریفه گوید جار الحق و زمین الباطل ان الباطل کان زهوتا -

تاریخ و ولادت خواجه نصیر الدین

این بزرگوار را در شهر و ساوه ولادت با سعادتش در یازدهم شهر جمادی الاولی از سال پانصد
 و هفت و طوس واقع شد و در شهر صفر از سال ششصد و پنجاه و چهار از تالیفات شرح اشارات
 فراغت یافت و در روز شنبه بیستم جمادی الاولی از سال ششصد و پنجاه هفت در مراغه ابتداء رسد
 نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنج سال بود و فاش در مسجد هم شهر ذی الحج از سال ششصد و هفتاد و دو

در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

بعضی از حکایت خواجه را از والد ماجدم و قال مفضل اقا بنده ابو جعفر و از السنه و افواه استماع نمود
 و لذا انظار در کتاب تذکره العلماء قبل از بست سال نهم کنون از نتایج بسیار بعضی از
 فقرات ضبط و انستم لذا همچو حکایت را استخاری بود انظار را ذکر کردیم و در ان پس آنچه در کتب معتبره
 و علماء مخره ذکر کرده اند مذکور می شود و آنچه مشهور است که انیکه محقق طوسی در مدت بست سال
 کتابی تصنیف کرد و در مدح اهل بیت پیغمبر پس ان کتاب را به بغداد برد که بنظر ظلیفه عباسی بر سا
 پس زمانی رسید که ظلیفه با ابن حاجب در میان شرط بغداد تفرج و عاشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتاب را در نزد خلیفه گذاشت خلیفه از ابن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بدایح
 آل اظهار پیغمبر نماز افتاد آن کتاب را آب انداخت و گفت ای عجمی تلمه یعنی خوش آمد مرا از بالا
 آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطراتی آب بالا آمدند پس بعد از آنکه از آب بیرون
 آمدند محقق طوسی را طلبیدند ابن حاجب گفت که از گاوان طوسی یا خزان طوس خواجه فرمود که از
 گاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجاست خواجه گفت که شاخ من در طوس است میرودم و آنرا
 می آورم پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدبار خویش نهاد پس شبی بحالم واقعه دید که در
 مکانی منفره هست و بر دور صندوق اود و از ده امام که امام ابوالکاسم بود و از ده امام خواجه نصیر معروف است
 نوشته است و شخصی در آنجا نشسته پس آن دو از ده امام و طریقه ختم آنرا خواجه تعلیم فرمود و آن شخص
 صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و آن دو عا همان دعای توسل که کتب ادرعیه فرمود
 و از آل رسول الله صلی الله علیه و آله ما ثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعضی
 از فقرات آنرا فراموش کرده بود پس دیگر بار خوابید و بعینه همان خواب را دید پس آن فقرات
 فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و آن را برشته تحریر در آورد و ختم آن برای دفعه خلیفه
 عباسی استتعال نمود پس در خراسان رسیده انداخت تعیین پادشاه را از محل نمود پس در میان
 آن محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از آن بیرون می آید نمود زنی در آن خانه بود و طفل
 داشت خواجه آن دو طفل را از او گرفت و در مقام ترتیب ایشان برآمد پس بفرستاد است
 که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او هلاک و خان بود پس ترتیب او غایت جد و جهد و اهتمام
 را مرعی داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی براس من چه خواهی کرد و هلاک گفت
 که تو را وزیر خود خواهم ساخت پس از پندی اسبابی فراهم آمد که هلاک حاکم خراسان گشت و خود
 بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از آنجا حرکت کرده شهرها را بصره آورد
 تا اینکه بغداد آمد و در آنجا با خلیفه عباسی طریق خاصه نمود و خلیفه را گشت و بنی عباس را متاصل ساخت
 ابن حاجب چون واقعه را بدان نمود شاید در خانه شخصی نماند و طشتی را پر از خون کرد
 و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای آن بساط گسترد و بدان نشست برای اینکه خواجه از علم رمل
 بی بکان او ببرد پس خواجه هر چه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل خال
 بر آن بود که ابن حاجب در یای خون منزل دارد خواجه حیران ماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
 را که در بغداد می باشند گویند بر او وزن کنند و با او دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم گفتند پس هر خانه

گوشتی دادند میان این حاجب نیز داد آمد و اظهار داشت که گوشتی بمن دادند که بعد از چندی تسلیم کنم بدون کم و زیاد و اکنون در جبرتم که گوشت چگونگی مالش بر یک سوال سے ماند که بمان میزان تسلیم کنیم این حاجب او را خاطر جمع نمود و گفت که هر روز قدر معین از علف باو داده و بچه کرکی از بازار بگیر و روزی بکده آن بچه کرک را باو نشان داده تا آنقدر گوشت که از علف برای او حاصل شود از بدن بچه کرک انقدر گوشت مانع اب شود پس میزان چسبن کرد و روزی که خواستند اینکه گوشت را استروا کنند بمان میزان سابق کشیدند همه گوشتان مخالف شدند بعضی کم و بعضی زیاد مگر گوشت میزان این حاجب که بمان میزان برقرار و کم و زیاد تھے در آن اتفاق نیفتاده بود خواجه کس فرستاد و این حاجب را از آنجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس پیش روی ایشان بایستاد خواجه به این حاجب خطاب کرد که من با تو گفته بودم که من از گاوان طوسم و شاخ خودم را سے آورم اکنون شاخ من این پادشاه است که همراه او رام پس خواجه بکنار شطرت و کتاب خانه این حاجب را خواست و کتاب های او را یک یک بمانایفات او را باب انداخت و میگفتا یعنی تلبه و این حاجب حضور ایستاده بود و بنظر حسرت میگریست و گویا که میگریست پس این حاجب خواهش کرد که کتاب مرا بآب نمینداز که برائے مبتدی خوب باشد یکی شافیه در صرف و یکی کافیه در نحو و یکی مختصر اصول خواجه این التماس را قبول کرده پس از آن خواجه امر کرد که این حاجب را پوست کنند مانند گوشت و بدنش را در شیط بعد از انداختند و در آن وقت این حاجب جوان بود و تازه خطر بر عارض او دیده بود و این حکایت از چند جهت محل خطار و مقدریح است یکی اینکه خواجه پیش از هلاکومیندا و نیاید دوم اینکه هلاکوم در خراسان منزل داشت بلکه از شاهزادگان و از نوادگان چنگیز و از ولایت ترکستان آمده چنانکه از باب تواریخ متعرض بان شد سوم اینکه این حاجب در بغداد نبوده و در آن سال کشته نشده و اقا محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب مفام فرموده که این حکایت دروغ و از جمله مشهورات الاصل می باشد زیرا که وفات این حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی است در اسکندریه مصر واقع شد در روز پنجشنبه شانزدهم شوال از سال شصت و چهل و شش و فتح بغداد بر دست هلاکوفان و خواجه در سال شصت و پنجاه و پنج بود و ابتدا علم چهارم اینکه کتب این حاجب چنان نبود که پیش از آن نسخه گرفته باشند تا این حاجب این استه هارا کرده باشد لا اقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم اینکه بغیر از کافیه و شافیه و مختصر اصول کتب دیگر نیز از این حاجب مندا اولست مانند مائے و مقیده در تعداد و موثقات سماعیه و شرح بر کافیه مملتا چون کلام بجز این مقام شد پس باکی نیست که تا لیفات را

مذکور شود از اجمال کافیہ در نحو و شافیہ در صرف و مختصر اصول در علم اصول و امامیہ چنانکہ سیوطی
در شرح والایسم منہ معرب و منی شیبہ من الحروف مدنیہ گفته است کہ این اصحاب نے ایلیہ
ایچ و مراد از امامیہ آنست کہ سابقاً فاعل مولفین حسین بود کہ چون از تالیف فراغت حاصل نمودند
کتابی در دست گرفتند و در آن بعضی از مطالب کہ پیش نوشتند تا آنکہ چون بعد از این تالیف کنند
ان مطالب را در آنجا درج کنند و ان کتاب مانند جنک و شکول می باشد و ان را امامیہ ام
میگذاشتند مانند امامیہ صدوق و امثال ان -

در شرح شافیہ و کافیہ

و از جملة تالیفات ابن حاجب قصیدہ است در بیان موثقات سماعیہ از واجبات تالیف و جایز الهمین
و افاضی قرظینے بر ان شرح نوشته است و شافیہ را شروع بسیار نوشته اند مانند رضی ہر آبادی
علیہ الرحمہ کہ از علماء امامیہ و لقب نجم الدین است و در جف ان شرح را نوشته در دو مجلد و شرح
آقا کوی و شرح نظام و شرح جاز بروی و امام کافیہ پس بر ان شروع بسیار نوشته چون شرح
در دو مجلد و ان حسن شروع ان کتاب است و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشدہ و شرح حبیبی
و شرح مصنف وافیہ در ترکیب کافیہ و شرح عصام و او نیز نوشته و شرح ہندی کہ در غایت
افلاک است و شرح گیپا کہ تہ شریف نوشته است براسے پسر کلہ نزد بغداد سے است -

و وجہ تالیف و تسمیہ او گیپا ان شدہ کہ سید شریف در زمانیکہ در صفهان تحصیل نمود چنانکہ حضرت
سید شریف در زمانیکہ من با صفهان بودم موجود بود و بسیار فقیر بود کلہ نزدی پسر خود را در نزد او
بروہ کہ برایش سید شریف درس بگوید و ہر روز اقرار داد کہ یک عدد کلہ کو سفند بہ سید شریف
دہند پس سید شریف برایش امثلہ نوشت و صرف میر و مغری و کبری و شرح گیپا و از جملہ شرح
کافیہ شرح کبری و متوسط است و سید شریف حاشیہ مدونہ بر شرح متوسط نوشته چنانکہ سید شریف حاشیہ
غیر مدونہ بر شرح رضی ہم نوشته و از جملہ شروع ان شرح جامی است و اکنون در نزد طلاب و محققان
اصیاب علم شہتار بر افراشته تدریس و مدرس ان مشغول اند و حواشی بسیار بر ان نوشته اند تا آنکہ
محقق لیب و جمیع خیالات شرح است و چیزے از خود ندارد از جملہ حاشیہ عصام کہ بہترین و اداق
از سایر حواشی است و حاشیہ سید نعمت اللہ جزایر سے رحمہ اللہ و او نیز خوب نوشته است و حاشیہ
صفت و اداق از عصام نیز بہتر نوشته است لیکن نشدہ کہ من و مردم نام است و حاشیہ عبد الغفور

کہ از شاگردانی ملا جامی است و حاشیہ این فقیر مولف کتاب کہ مسماہ بہت ہواید اختر غیہ و دیباچہ
از اذروف بہ نقطہ انشا کردم و ان اسن حواشی بہت و ہمین کتابے در نحو نوشتہ شدہ چہ ہر
جائی کہ بنا بر ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی ناچہل ایراد کردم کہ ہر جائیکہ از عبارت خواستم مطلبے
در آوردہ ہستم وہ مطلب پانزدہ مطلب بلکہ بیشتر از عبارت استخراج کردم و ہر جا کہ شارح تفسیر
گفتہ از اشارہ بدفع ایراد شارح و یا اشارہ بسوسے افادہ مطالب عدیدہ گرفتہ ام و این از خواہ
ان حاشیہ بہت و عصام و سایر ارباب حواشی اٹھایت رد نمودہ ام۔

و در زمانیکہ میجوہرستم کہ بقول مصنف الاعراب ما اختلف اذہ بہ ایراد نمودم قبل از رجوع بخواستہ مجہل
ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بخواستہ کردم و دیدم کہ بعضی یک ایراد و بعضی دو و بعضی سہ
و عصام تا چہار ایراد از اشعار مرکب شدہ بہت و معروف بہت ملا محسن فنین چشم چپ او منقذہ داشتہ
پس جامی این بیت را با و فرستاد در مذہب زندان جہان عین عطا چپ کوری رہت میں این شہوہ ما
رو بہ صفا اگر تور و باہ نہ بغض علی آل بگو در تو چراست مولف کتاب گوید کہ این شاعر سابق
از ملا جامی شارح کا فیہ نسبت چہ او مقدم ترست کہ از ملا محسن حسب تاریخ بلکہ ملا جامی شاعر بہت
کہ دیوانے دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او بہت و شرح بر خصوص مجہی الدین عربی نوشتہ
کہ شیر و شکر است بعضی بعضی از جامی ان کتاب عربی و بعضی از ان فارسی بہت و او صوفی بہت
اگر چہ در آخر حال این قصیدہ را گفتہ اصبت زایر کب باشم تا نجف لیکن شبیہ نیست چنانکہ بعضی
تکمان کردہ اند و قاضی نور اللہ در کتاب مجالس اکشیرہ صوفیان را شیعہ و خوب دانستہ
مگر ملا جامی را کہ اورا ہم دانستہ است و طہا ہر انیکہ ملا جامی شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد۔

چنانکہ بر متبع محفی نیست و چون در این مقام سخن از سید شریف گذشت کہ شرح بر کا فیہ نوشتہ
پس باکی نیست کہ مجہل از احوال او ملا سعید نوکر شود بدانکہ ملا سعید از فضلائے سیان بہت و ہنہ
او در سال ہفتصد و نود و سہ بود و سید شریف نیز از فضلار ایشان بود و قدر ہم در نزد ملا سعید
تکند نمودہ بودہ پس از ان با او در مقام معارفہ برآمد ملا سعید شرح بر تفسیر زہد چاقی نوشتہ
سید شریف امثلہ و صرف بر نوشت ملا سعید در منطق تہذیب را نوشت کہ متن حاشیہ ملا عبد اللہ بہت
و سید شریف در عباد کبری و صغری را نوشت و حاشیہ بشرح مہلایع نیز نوشتہ بہت و ملا سعید شرح

بر همین جهت نوشت که مردم از تدریس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب المقتدین نوشت
 اینان بنیب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلیم و تعلیم میگرفتند
 و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحی بر رشا در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح
 متوسط نوشت و عواشی بر شرح رضی نوشت و شرحی که شرح کافیه است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان
 مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر منقح و حاشیه بدو نه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک
 کنند ممکن نشد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح از آن نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عقد
 نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر
 اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت
 گویند که ملا سعد در حال اختصار از زبان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر داد و بد
 گفت که آن غایب و فضل بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود و اکنون بیرون آمد
 ایضا گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا آن نصف را در مدت شش سال
 تالیف نموده و در نصف آخر شرح رضی را پیدا کرده و آن نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید
 که این سخن ظاهراً بی اصل باشد چه نصف خیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان
 و بدیع سخن میگوید بی نصف اول که معالم نیست غالبش مسائل نثریه است و احتیاج بشرح رضی در آن بسیار

در شعر ملا سعد

ایضا گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریف و سجع بر آید است و این یک بیت را از زبان
 نغز ذکر کرده است جدید را آن یکن مقدمًا و مانت الا نصف ضد المقدم یعنی تو سزاواران
 نیستی که بر من تقدم جوی و نسبتی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم مؤخر است یعنی تو حمار است
 ایضا گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضه ملا سعد بر آید و بر تالیفات او مدح و تحسین
 ملا سعد با پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه بنویس و رد کن یکی شرح تصریف چه اگر آن
 مرا منقح ساخته و آن اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در آن کتاب دارم و دوم کتاب
 تصدیب منطق به من از اقبسیه نه نوشته ام که بر او ابرادوی وارد آید و از مسلیات قوم در گذرنامه
 پس اگر بران چیزی بنویسی مایه رسوائی تو خواهد بود -

در مسیحه ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد فاضلی افتخار زان بوده و سید شریف در مقام آن برآمد که در کار او خشنه کرده باشد

و منصب قضاوت را از او گرفتند پس مجلس سلطان فیت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردان
 حاضر شدند و هفت مند در زیر ملا سعد گذاشتند و فایده را بر آن دادند که در هر سئله که سید شریف
 بر ملا سعد غلبه کند یک سینه از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیدارند و همچنین قرار شد
 که شاگردان طرفین هیچ سخن گویند و هر که سخن گوید از تلامذع زبان او را بزنند پس در شش سئله سید شریف
 بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش سئله از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف
 انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرمود ماند خطائے که یکی
 ملا فضل و ملا مدّه ملا سعد بود و گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف
 گفت که خطائی جواب از آن است و شرط آن بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطای را محبت
 این سخن حسب شرط بریدند و از آن زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است
 و خطائی تبار منقوله است منسوب بشهر ختا و غلیان هم در آن زمان گویا نبود و ملا سعد آنقدر بیفهم نبوده
 اگر چه معروضات طرفین شهرتے دارد و همیشه با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت
 قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البوهیمی درس خوانده و ملا جلال و رائے از شاگردان سید شریف
 است گویند که سید شریف در حق فاطمه زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقه کبریا
 را نموده و در ساله درین بابها نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته از آن وقت تا حال هر چه
 از سید شریف بعمل آید همه همین که از ما در متولد میشود بکارت ندارند و لاوت سید شریف در سال
 هشتصد و چهل بوده در بلده جرجان و فاش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش
 سال خواهد بود و الحاصل کلام در خواجده نصیر الدین محقق طوسی بود انجناب در اختیار مذہب شیعہ غایت مجاہد
 را از هر جهت محوط داشت و علماء فاعلمه را در اول با ایشان در امامت مناظره نمود چون ایشان
 را ملزم میداشت انوقت اگر مذہب شیعہ اختیار میکردند بسیار خوب و آلا بتبع بیدریغ سراز میکرد
 ایشان بر میداشت و از حال مفضل قدوه از باب علم و زهد و کمال عالم زاهدان و افاضتیه حضرت
 شنیدم که در آن زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود
 پس خواجده بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف فعال نشست و در درس هیچ
 سخن نگفت پس از آن منزل خود رفت پس کسی در پلوی خواجده نشسته بود خواجده را شناخته پس از آنجا
 مجلس مجلس گفت که این شخص که در پلوی من نشسته بود خواجده نصیر الدین بود ملا قطب گفت که
 صباح نیز خواهد آمد صلاح آنکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را باقی است

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملاقطب قرار
 داد که فردا تلامذع کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث بنفشه آن کتاب را تدریس کنند پس چون
 صبح شد تلامذع جمع شدند و ملاقطب شروع تدریس ببحث بنفشه نمود و ایرادات بسیار پیش
 رئیس و خود هم تحقیقات نمود از ان پس بان تلمیذ که در جلوی خواجه نشسته بود گفت که فمید سے
 ان تلمیذ گفت بلی فمیدم ملاقطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبان
 بود پس خواجه گفت که اگر اذن مید مید من بشما معروض دارم ملاقطب گفت که شما هم فمیدید
 گفت بلی ملاقطب گفت تقریر کن خواجه فرمود ان غلط و غلط انرا تقریر کنیم یا آنچه حق است بگویم ملاقطب گفت
 که اول سخنان را مذکور کن از ان پس غلط و غلط ان را ذکر کن پس از ان تحقیق کن خواجه اول ذکر
 ایرادات ملاقطب نموده از ان پس غلط او را رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از ان
 تحقیق حق فرمود پس ملاقطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجائی خود نشاند
 و کمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات
 خلافت امیرالمؤمنین فرمود ملاقطب شیعہ شد و بعد از چندی مرتد شد و بدین اول بازگشت باز خواجه
 با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملاقطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه
 کند ملاقطب گفت که مرا نام مناظره باشانیت شما یکی از تلامذہ امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا مکرم
 پس من شیعہ بشوم و دیگر بر دیگر دم پس خواجه یکی از تلامذہ فرمود که با او مجادله داشتند و او را
 ملزم ساختند بار دیگر ملاقطب شیعہ شد و دیگر بگشت و در سبک تلامذہ خواجه محبوب شد و با او بود
 و در خدمت او تلمذ نمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی
 جنگ کند ملاقطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز عمل نشده بود و یک یک را بخوبی
 القا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملاقطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت
 تا اینکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت -

ایضا حال منضال اما تید ابو جعفر تنکابنی مذکور داشت که بلا کو خان ضعیف الایمان بود و وقتی خواجه
 معروض داشت که هر سلطانے بر عایای خود فرمانے می نویسد آیا فرمان خدای تو کجاست خواجه گفته
 که فرمان حدیثے مایرسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهونویسند بنحویکه پنجاه بار شتر او ترتیب
 دهند و پاکوس و کرنا و جعبت بسیار دارد کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در تریاک
 نشسته بود که او از کوس و کرنا می پیچیدن گرفت خواجه بی اختیار با استقبال شافقت و ملاکو گفت

که این فرمان خدا می است که مینا و زنده پس بلا گویند برخواست و با خواجه همراهی کرد و در استقبال
 کردند و با عزاز و اکوام انرا وارد ساختند پس بلا گویند خواجه در خواست ان نمود که احکام
 عبادات را بطین عقل بنویسد که عقل سلطان پسندند و دل سازد و خواجه قبول این معنی کرده و در
 احکام را بعقل خیان ثابت کرده که بلا گویند خان پسند آمد مگر در دو مسئله خواجه حاضر بر آمدن هم در
 اعمال مناسب حج یکی هروله و دیگری رمی حجره گویند که چون مادر بلا گویند وفات یافت بعضی
 از اعظم علماء عامه بپلا گویند خان گفتند که اموات را در قبر منکر و کبر از اعتقادات و اعمال سوال
 مینمایند و والده شما عوام و سر رشته سوال و جواب را ندارد همان به که خواجه نصیرالدین را همراه آورد
 قبر وستی که جواب منکر و کبر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله سعادت علماء عامه شد پس خواجه پشاه
 عرض نمود که سوال منکر و کبر برائے کس ثابت است و برای شما سلاطین نیز است پس برابر
 خود داشته باش و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب بلیکن را بگوید پس
 بلا گویند حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر بلا گویند گذاشتند و خاک مذلت بر سرش ریختند و اولادش
 را تمیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و مثبت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سر آمد
 اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که حسن رساله است چنانکه حضرتی نیز رساله در رمل نوشته که حسن
 رساله ان من است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود -

تفصیل خواجه نصیرالدین با سیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در میان منزل کرده که شب در ان صبح خواجه صاحب سیابی که در میان
 منزل داشت نیز و خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسما در آیند که امشب باران خواهد آمد خواجه بطرلاب
 برآمد و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نیارد پس خواجه در همان بیابان
 بسر برد و خواب در آمد چون پاسی از شب گشت باران آمد خواجه با ملا زمان برخاستند و با سیابان
 رفتند و از پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب سیابان سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب
 باران می آید ان مردم معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به سیابان میاید عکالت
 است که ان شب باران می آید و بر ما معلوم میشود و شب عصری ان سگ با بز و ن سیابان آمده بود
 و انستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیار غنیانی ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل کردم
 در اعتقادات خواجه نصیرالدین

در اعتقادات خواجه نصیرالدین

مشک و واجب القتل است و باین سبب دم را بسیار تادیب نمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد
تا وقتی انجناب به بیابانی در رسید دید که شخصی بزرگوار متعال دارد خواجه خود را بجانب او راند
و با او گفت که خدا کیست یادوان مرد گفت که خدا کیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا و
چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که باین بیل که در دست من است چنان بر فرق او میزنم
که شکافته شود پس خواجه دانست که آن شخص را نسخ الاعتقاد است پس خواجه اعتقاد اول خود
برگشت و دانستن بر همین حکیه را شرط نه دانست و یقین اکتفا فرمود گویند که سؤالی نوشتند
و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کانیم ای باو شرطه بر خیزانخ ایان شتکان
خوانده میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت لفظی نشسته خوانند بعضی شکسته دانند چون نیست
خواجه حافظ معلوم نیست مارا ولیکن مولف کتاب را عقیده آنکه این شعر از خواجه نیست زیرا که فط
مناخر: تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه شصت و هفتاد و دو واقع شد وفات حافظ
شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده
گویند که خواجه شیراز رفت و در بالا خانه منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدین او
رفت چون از بکه غرقه خواست بالا رود بکه به بکه یا علی کو یا ن قدم بر میداشت و میگذاشت
چون بجنور خواجه رسید سلام کرد و خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه
از وی پرسید که تو چه مذہب داری شیخ استی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر
شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیہ کردم خواجه فرمود که رمانی
ما مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیہ کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون
گریه کن در قتل مستعصم امیر المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پالمی او را بفک
ستند و ان قدر خوب او را زدند که بدن مائی سعدی در زیر پیراهن چوب پنهان شد پس او را
بدوش کشیدند و نیزش بردند هفت هشت روز تقریباً زنده بود از ان پس روش باروخ مستعصم
خلیفه عباسی هم شیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضی او را شیعه میدانند
مانند طغی نوزاد در کتاب مجالس و مرعوم و الدماجم در مجموعه و جنکی نوشته که ساها در شیخ
سعدی نامل داشتیم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری باز او در شیخ نقل کرد مولف کتاب
گویند که اینها افسانه است و او سنی بود و گزشت شعرا فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگر چه شجاعت
ایشان قابل تامل است و در این مقام مولف را مناظره جیده است بایشان اینکه در یکی از مواضع گذار

مولف کتاب در بلدہ لاہجان شد اقبان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مہمانے
 و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء ان بلد در ان وقت از قدمار و از حکما و بودند و حکیم
 ناقص بودند و کمالے در فن حکمت نیزند ہشتند و طریق شرع اطہر در دست کے از علماء انجا بود
 پس شبی یکی از علماء انجا کہ از ہمہ برتر و اشہر بود مرا و علماء انجا را مہمانے خواست بعد از صرف
 غذا ان عالم دیرانے در عرفان مانند دیوان حافظ ساختہ بود ان را بنظر من رسانید
 کہ شما انرا تصحیح کنید من گفتم کہ شان دیوان شما اجل از ان ہست کہ من انرا تصحیح کنم و از جملہ اشعار
 دیوانش این شعر بود ہرچہ شد از صبح و سجادہ شد بی سبب رسوائے عالم باد ہشت
 پس سخن در اشعار کشید و علماء ان مجلس فی الحقیقہ بے خبر ان احوال مبدع و معاد بودند در
 میان مدح خواجہ حافظ برآمدند

مناظرہ مولف با جمعی در بیان خواجہ حافظ

بخو یکہ حدیثے نقل کردند بدین وجہ کہ حضرت امیر المومنین روزی بکنار و جملہ رفت و آمد ان
 کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعہ کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود کہ انہا
 کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم ہست کہ بعد از چند سال در شیراز عارفی از او لیبارت دست
 خواہد برگزینت شد و این کلمات کہ در این رقاع نوشتہ ام از زبان انخواہد جاری شد و ان
 عارف حافظ بود بجملاً درین باب سخن بسیار گفتہ شد و من سکوت و اشم انحال امر ہمہ من
 رجوع کردند کہ نماہر اساکت نشستہ آید درین باب بنو اہم سخن از شما شنیدہ باشم من گفتم
 اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع ہست چہ اہل خبر اخبار ایتہ
 اطراف نقہا و محدثین سے باشند و چنین حدیثے در کتابی تا بحال ہنوز برہم و از مشایخ خود مان
 نشنیدہ ایم و بر فرض اینکه شما در کتابے دیگر سے باشند باید کہ ملاحظہ کرد کہ معتبرست یا نہ و ہنوز
 چنین کتاب ازہم فرق ہست بجملاً این از سبیل احادیث اشیہ خارج ہست و ہر کسی را کہ انسی باجاک
 باشد میدانند کہ این حدیث اقراست چنانکہ اخوند ملا محمد باقر مجلسی در مجلد چہار و ہم کہ کتاب
 سماع عالم ہست حدیث کمیل را ذکر کردہ کہ از امیر المومنین سوال کردہ بود انجناب
 در جواب فرمود کہ کدام نفس را ارادہ کردہ کیل گفت کہ زیادہ تر از یک نفس مگر موجود است
 ان جناب فرمود بلی نفس نباتیہ و نفس حیوانیہ تا اخر حدیث پس از ان مجلسی میگوید کہ این حدیث
 از سبیل کلمات اشیہ خارج ہست و باین قسم ایتہ ما سخن نمی گفتمہ اند و ہمچنین در احادیث کتاب

مباح الشرعیہ و معنی الحقیقہ علماء تامل دارند بلکہ میگویند کہ از سند کلمات ائمہ خارج است
 و اما احوال حافظ بدانند کہ این تاویلات کہ عرفاء برای خود ذکر کرده اند من ہم بر خوردیم
 و انہا را میدانیم و ہمہ اشعار را میتوانیم تاویل نمایم بلکہ رسائل بسیار در تاویلات این اشعار
 و شرح انہا نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم کہ از روی الضاف بعد از تامل جواب را گویند
 و ان سوال اینست کہ فرض کنید کہ پیغمبر در مدینہ تشریف دارند و اصطلاحاً جانے برای عبادت از جانب
 خدا فرار دادند اما اینکہ لفظ قرآن را اسم کردند برای کلام خدا و صلوات را برای عبادت خدا
 و صوم را بر اساس مخصوص در طاعت خدا و ہذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب است
 کہ ہمین پیغمبر او بخش داشته و لواط اسم است برائے عمل محرم مخصوص کہ بر خاغل ان حد قتل لازم است
 و ہذا فرض کنید کہ شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد لیکن برای خود نظر
 بمضمون لامساقہ فی الاصطلاح اصطلاحاً جانے فرار داد مانند اینکہ گفت کہ ہر وقت کہ بول
 میگویم العیا فابتدعنا از ان ارادہ میکنم و ہر وقت کہ غایت میگویم مراد من قرآن است
 و شراب کہ میگویم مراد من است بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا است و ہذا پس مردم پیغمبر
 عرض کردند کہ شخصی متدین بدین شما است و ہمین اصطلاحاً جانے فرار دادہ است و غایط را اسم
 برای حج کردن گذاشت و ہذا اکنون شما الضاف دیدید کہ پیغمبر خواہد گفت کہ او خوب کردہ
 و او را خلعت دید و یا خواہد گفت کہ بسیار کار بد کردہ است و او را گردن بزیند و یا چوب بزیند
 و او را توبہ دید حضرات علماء اول تا ملی نمودند از ان پس ہمہ تصدیق کردند کہ مقضای عقل و طریقہ
 عرف و عادت نیست کہ پیغمبر گوید کہ او را نادیب و سیاست کنند۔

در توجیہ ملا علی شہر حافظ را

و معروف است کہ شخصی از تلامذہ اخوند ملا علی نوری سوائے نوشت کہ چہ معنی دارد این شعر حافظ
 می دو سالہ و محبوب چہار دہ سالہ الخ و انرا بنجدت ملا علی نوری فرستاد چون عرفاً
 میگویند کہ مراد حافظ از محبوب چہار دہ سالہ پیغمبر است کہ در چہل سالگی مبعوث شد و چہار دہ
 چہل میشود و اخوند ملا علی در جواب نوشت کہ نور ہر دو چشم من معنی سے دو سالہ ان شراب است
 کہ دو سال ماندہ باشد و اہل نشاء گویند کہ تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شراب بی دیگر است
 و مراد از محبوب چہار دہ سالہ امردی است کہ پس چہار دہ باشد و بر پشت لب ہنرہ ناز شدہ باشد
 و اہل ذوق گویند کہ بان امر و محبت داشتن لذت و حافظ غیر معنی بقصد نکرده است و اینچہ

توجیہ و تاویل میکنند اشد بالتدک خلاف مراد حافظت -

در معارضه شعر به خیام با خواجہ

و مسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذہب بود و این رباعی را در این باب گفت
 من می خورم و هر که چه من اهل بود می خوردن من نبرد او سهل بود می خوردن من حق رازل شد
 اگر منی بخورم علم خدا جمل بود پس خواجہ نصیر الدین این رباعی را در جواب نوشت -
 این نکته گوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبداش سهل بود علم ازلی علت عصیان کرد
 نزد عقل از غایت جمل بود شیخ بهائی زید بہانہ در جلد ثانی از کشکول نوشته کہ محقق طوسی
 بعد از فتح بغداد و صباح حلب نوشت اما بعد فقد نزلنا بغداد سنہ خمس و خمیس و ستائہ فسان صباح
 المنذرین قد عونا ما لکھا فابی فحق علیہ القول فاخذناہ اذ اویلا وقد دعونا کالی طاعتنا وان
 ایت فروح و ربجان و جنة نعیم وان ایت ملاسلطان منک علیک فلا کن کا لباحث عن حقه
 بطلیفه و الجارح مارن انغه بکنه و السلام -

در سب قتل مستعصم

و آنچه تحقیق مقام است در واقعہ بغداد و قتل مستعصم پس بدو وجه نقل شدہ چنانکہ صاحب محاسن
 المؤمنین گفته کہ در اوایل حال خواجہ را داعیہ ترویج مذہب اہلبیت بودہ چون ملاحظہ نمود
 وید کہ موید الدین علقمی قمی کہ وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفہ عباسی بود و از اکابر فضلار شیعہ
 امامیہ بود چنان دید کہ در اسلام بغداد را مقصد ساخته بزمین و آمداد و تا آمد موید الدین خلیفہ را
 مستعدی سازد و بدین تشیع در آورد و درین باب کتابی بنیاب موید الدین با قصیدہ عربی کہ در
 شرح خلیفہ نظم کرده بود ارسال نمود و چون موید الدین کجالات و فضائل نفسانیہ و آثار و شد
 و کاروانی خواجہ را شنیدہ بود تقرب او را با خود مصلحت ندیدہ و ملتفت جواب کتابت او نگردید
 و چون نسیم نومیدی بنشام خواجہ وزید دید کہ توقف در بلاد عراق و خراسان از رہگذر سنیان
 تعصب انگیز قتل سنیان و بیم خونریز قوم تار و چکنیز و متعلبان متعسر و یا متعذر است ہموارہ متفکر و آ
 در گوشہ و کنار روزگاری میگذرانید تا اینکه رئیس ناصر الدین مختتم کہ از افاضل زمان و از اسخیا رامراً
 علاء الدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاہ اسمعیلیان الموت و قہستان بودہ خواجہ را بطایف
 اہل نزد خود برد و محبت او را مختتم نمود و در رعایت خاطر او با قضا مراتب کوشیدہ و از افادہ
 سفید گردیدہ و خواجہ کتاب ناصر بر اشام او تالیف و چون خبر ورود خواجہ بقلعہ رود